




وحی‌شناسی

مقدمه: 

انسانها یک معلومات عادی دارند که از راه چشم و گوش و سایر حواس ظاهری حاصل می‌شود. و گاه این آگاهی‌ها به وسیله ی قوای فکری - که قوای درونی انسان است - تجزیه و تحلیل می‌شود و بخشی از افکار عقلی انسان شکل می‌گیرد. همه ی انسان‌ها کم و بیش از نوعی آگاهی بهره‌مند هستند. گاه برای بعضی از انسان‌ها یک نوع ادراکات دیگری هم حاصل می‌شود و مطالبی به ذهنشان می‌آید که جنبه ی استثنایی دارد و از اسباب ظاهری پیدا نشده است. مطالعات روان‌شناختی نیز روی این نوع آگاهی انجام گرفته و وجودش از طرف متخصصان پذیرفته شده است مثل تله‌پاتی و امثال اینها که در روان‌شناسی مطرح است و همین‌طور خبرهایی که مرتاضان از یک علمی می‌دهند؛ لاقلاً مقداری از اینها صحت دارد، چه خبرهایی که از گذشته می‌دهند و چه خبرهایی که از حال می‌دهند و احیاناً بعضی خبرهایی که از آینده هم می‌دهند.

شاید بشود گفت: به تواتر ثابت شده که چنین چیزهایی هم هست. حتی تیم‌های تحقیقی فراوانی از مراکز علمی دنیا مدتها تلاش کردند تا ببینند که مرتاضان این امر را چگونه می‌فهمند، و این نوع آگاهی‌ها چه ارتباطی با دستگاه عصبی و مغز اینها دارد. یک بار اعلام شد که چندین تیم از متخصصان رشته‌های مختلف علوم انسانی مدتی در هندوستان در مورد مرتاضان مطالعه کردند تا دریابند درک آنها چگونه است و چطور می‌شود اینها یک چیزهایی را می‌فهمند که دیگران نمی‌فهمند؟ و سرانجام بعد از تحقیقات طولانی اعلام کردند که مسلماً مرتاضان کارهایی انجام می‌دهند و یک نوع ادراکی دارند که با هیچ یک از مبانی علمی شناخته شده ی بشر تطابق ندارد.

این امر تازگی ندارد و از قدیمی‌ترین ایامی که تاریخ نشان می‌دهد کم و بیش این چیزها میان انسانها بوده است و انسانها پذیرفتند که



تعریف وحی

گرچه ماهیت حقیقی وحی برای ما قابل شناخت نیست، ولی از ویژگی هایی که ذکر شد، می توان یک تعریف صناعی یا ساختگی برای وحی به دست آورد. وحی عبارت است از یک رابطه تعلیم و تعلیمی بین خدا و بعضی از بسندگان که خود بسندگان هیچ نقشی در انتخاب به رسالت و دریافت این علوم و معلومات ندارند: «الله أعلم حیث یجعل رسالته» (۳) «ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء» (۴) خدا هر کس را بخواهد و صلاح بدانند انتخاب می کند و چنین علم ها و خبرهایی به او می دهد و وقتی پیامبر به نبوت انتخاب شد، در اختیار خودش نیست که هر وقت بخواهد وحی بگیرد. بنابر این گیرنده هیچ نقشی در وحی ندارد، نه در زمانش، نه در مکانش، نه در نوع مطالبی که به او القا می شود و نه در کیفیت آنها؛ بلکه او فقط منفعل محض است و هر چه خدا به او تعلیم بدهد یاد می گیرد. وحی این ویژگی های بیان شده را دارد و هر چیزی آن ویژگیها را نداشته باشد وحی نیست. اگر چه قابل تعلیم و تعلم هست و یا در اختیار خود انسان هست، با وحی انبیا تطابق ندارد.

راه اثبات وحی

ما از کجا بفهمیم بین خدا و برخی بندگان ارتباط و حیانی وجود دارد؟ انبیا چگونه ثابت می کردند که چنین ارتباطی دارند؟ یک راه اثبات ارتباط و حیانی معجزه است. یعنی کسی که ادعا می کند که خدا چنین علم ویژه ای به من وحی کرده است، باید اثبات کند خدا یک قدرت فوق العاده نیز به او داده است و مردم می توانند اثرش را ببینند؛ چون این وحی که به او شده بود برای مردم قابل درک نیست و هر کسی ممکن است تشکیک بکند و بگوید ادعای دروغین می کند. بدین جهت خدا در کنار وحی یک قدرت هم به پیامبر می داد که اثر علمی و یقینی داشت و مردم آن را می دیدند. به هر حال ارتباط و حیانی عمدتاً از راه اعجاز نبوت ثابت میشود. البته راه های دیگری هم برای اثبات نبوت و ارتباط و حیانی پیامبران وجود دارد؛ مانند بشارت پیامبری که نبوتش ثابت شده و یا قراین و ویژگی های فردی مدعی ارتباط و حیانی. اگر راهی برای فهمیدن وحی نبود حداکثر ارتباط به یک نوع ادراکات استثنایی و غیر عادی پیدا می کردیم که مرتاضان و کسان دیگری مانند تله پاتی دارند.

کاربردهای ویژه وحی

معنای لغوی وحی سرعت و اشاره است و در تمام کاربردهای قرآنی وحی، این معنی لحاظ شده است. این کاربردها متفاوت می باشد. قرآن اشاره رمزی انسانی به انسان دیگر را وحی می خواند. در مورد حضرت زکریا علیه السلام:



۳- انعام/۱۲۴؛ خداوند عالم تر است که رسالتش را کجا قرار دهد.
۴- آل عمران/۱۷۹؛ ولیکن خداوند هر کسی از فرستادگان را بخواهد بر می گزیند.

می فرماید: «فاوحی الیهم أن سبحوا بكرة و عشیا» (۵) وقتی خدا خواست به حضرت زکریا علیه السلام حضرت یحیی علیه السلام را بدهد، حضرت زکریا علیه السلام عرض کرد: یک علامتی برای من قرار بده. علامتش این شد که سه روز نتوانست حرف بزند، آنگاه به مردم با اشاره فهماند که شما به انجام وظایف عبادیتان مشغول باشید و ذکر و تسبیح بگویید. ولی ایشان این را به زبان نگفت: «فاوحی الیهم»، بلکه با اشاره گفت. قرآن کریم در مورد هدایت غریزی حیوانات واژه وحی را به کار برده است؛ مانند: «أوحی ربک الی النحل» (۶) و نیز در مورد خطاب به زمین در روز قیامت آمده است: «بأن ربک أوحی لها» (۷) از دیگر کاربردهای وحی در قرآن، الهام به غیر پیامبران است: «أوحیت الی الحواریین» (۸) بنا بر این، وحی در قرآن کاربردهای مختلفی دارد که اعم از وحی انبیا است.

❁ وحی، تحدیث و الهام

مسلمان‌ها به خصوص شیعه‌ها معتقدند که علاوه بر وحی نبوت، امامان معصوم علیهم السلام یک نوع علم خدادادی دیگر دارند. آنان با اینکه پیغمبر نیستند خدا یک نوع علومی به آنها داده که دیگران ندارند. برای اینکه این آگاهی با وحی یکی تلقی نشود اصطلاحاً به آن الهام گفته می‌شود و در روایات به نام تحدیث آمده است. و نیز یکی دیگر از القاب حضرت زهرا «سلام الله علیها» محدثه است. چون فرشتگان با ایشان سخن می‌گفتند: «تحدیثه الملائکه» (۹) البته این که تحدیث چه فرقی با وحی نبوت دارد ما نمی‌دانیم. همین اندازه می‌دانیم که وحی مخصوص پیغمبران بود و وقتی به کسی وحی می‌شد نشانه این بود که وی پیغمبر شده است، اما تحدیث چنین نیست. حضرت زهرا «سلام الله علیها» نه پیغمبر بود و نه امام؛ ولی از تحدیث بهر مند بودند. علم مادر موسی و حضرت مریم «سلام الله علیها» نیز از قبیل تحدیث بود. به مادر موسی الهام شد که فرزندت را در دریا بینداز: «ولا تحزنی أنا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین» (۱۰) مادر موسی دانست که فرزندش بناست برگردد و پیغمبر شود. خدا به او این علم را آموخت؛ اما این آگاهی دادن به اصطلاح وحی نبوت نبود؛ زیرا مادر موسی پیغمبر نبود.

❁ سلامت و ضرورت وحی

وحی برخلاف علوم دیگر خطا ناپذیر است. بعد از اینکه با دلایل عقلی دانستیم انبیا دروغ نمی‌گویند، با براهین نقلی هم می‌فهمیم که این وحی پیامبران یک نوع درکی است که خطا بردار نیست. توضیح اینکه صادق بودن انبیا با دلیل پیامبران قرار می‌دهیم.



۵- مریم/۱۱؛ با اشاره به آنان فهماند

که صبح و شام (خدا را) تسبیح گویند.

۶- نمل/۶۸؛ پروردگارت به زبیبور عسل وحی کرد.

۷- زلزال/۵؛ چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.

۸- مائده/۱۱۱؛ به حواریون وحی کردم.

۹- ر.ک: محمد بن یعقوب الکلینی، الکافی/ج ۱/کتاب الحجج، باب الفرق بین الرسل و النبی و المحدث.

۱۰- قصص/۷-۸؛ ترس و غمگین مباش. ما او را به تو بر می‌گردانیم و از پیامبران قرار می‌دهیم.

اعجاز‌شان ثابت می‌شود؛ زیرا خداوند به دروغگو معجزه نمی‌دهد و آلا مردم به خطا می‌افتند؛ چون مردم به نحوی آفریده شده‌اند که از صاحب معجزه پیروی می‌کنند. و نیز دلیل عام و فراگیر تر برهانی است که برای لزوم اصل نبوت اقامه می‌شود که وجود وحی و سلامت آن را ثابت می‌کند. آن برهان این است که خدای متعال ما را برای هدفی آفریده که همه ابعاد آن هدف و راه رسیدن به آن برای ما روشن نیست، عقل و حواس ما توانایی درک همه آنها را ندارد. اگر راه دیگری برای شناخت هدف و راه رسیدن به آن وجود نداشته باشد، این کار خدا لغو و عبث خواهد بود. از حکمت خداوند دور است که ما را خلق کرده که به یک هدفی برسیم، اما راهش را به ما نشان ندهد. در طول هزاران سال تجربه کردیم که حس و عقل به تنهایی نمیتواند همه چیز را درک کنند. حتی برخی از ضروریات دین که پذیرفتنش مساوی با پذیرفتن اصل دین است؛ مانند کیفیت و تعداد رکعات نماز صبح، خارج از درک بشری است و هیچ عقلی نمی‌تواند بفهمد که چرا نماز صبح باید پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت و با این کیفیت، خوانده شود. حداکثر عقل می‌تواند اثبات کند که ما در مقابل خدا باید کُرنش کنیم، اما نمی‌فهمد که باید پیش از آفتاب نماز بخوانیم و اگر آفتاب طلوع کرد، دیگر نماز صحیح نیست و اگر نماز صبح را سه رکعت بخوانیم باطل است. پس باید یک راه دیگری غیر از راه عقل وجود داشته باشد، این راه همان وحی است که باید در آن خطا نباشد.

✪ غیر قابل شناخت بودن وحی

اگر خود انبیا نفرموده بودند که این وحی یک نوع ادراکی است که واسطه‌ای به نام جبریل دارد یا به صورت‌های دیگری تحقق می‌یابد ما هیچ خبری نداشتیم، چنان که ما نمی‌دانیم جبرئیل چه نوع موجودی است. اگر نبود آنچه در قرآن آمده است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (۱۱) ما نمی‌دانستیم اصلاً جبرئیلی وجود دارد. هزار دلیل اقامه شود که افرادی هستند که ادراکات استثنایی دارند که دیگران ندارند، وحی ثابت نمی‌شود؛

زیرا جا دارد گفته شود افراد استثنایی و نوابغ در عالم زیاد است. مثلاً کودک سه ساله‌ای ریاضیات عالی را می‌فهمد، یا بعضی افراد فرکانس‌هایی را که دیگران درک نمی‌کنند، می‌توانند دریافت بکنند. اما اینها وحی نیست. وحی قوامش به آن خصوصیتی است که بیان شد: خدا باید تعلیم بدهد و راه آموختن ندارد و گیرنده هم هیچ نقش و اختیاری در آن ندارد که چه وقت وحی را دریافت کند، محتوایش چه باشد و کجا باشد. گاه در وسط میدان جنگ و گاه در وسط نماز وحی می‌آید. مثلاً در مسجد ذو قبلتین پیغمبر اکرم ﷺ نماز



۱۱- شعراء/۱۹۳-۱۹۴: این قرآن را روح الامین به قلب تو فرود آورد.

می خواندند، جبرئیل نازل شد و شانه های پیغمبر را از سوی بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند.

باید توجه داشت وحی چیزی نیست که بتوانیم ماهیتش را درک کرده و بر اساس درک ماهیت از آن یک تعریف ارائه دهیم؛ زیرا آن به عقل و تجربه ما در نمی آید. گاه ما اموری را با عقل یا با تجربه های خودمان شناسایی می کنیم و از این آموخته هایی که داریم یک مجموعه و فرمولی می سازیم و اسمش را تعریف می گذاریم. مثلاً آب را تجزیه می کنیم و می فهمیم با نسبتی از اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است و می گوئیم آب مایعی است مرکب از یک مولکول اکسیژن و دو مولکول هیدروژن. یا از تعریف های دیگری که در منطق آمده است، مانند بیان جنس و فصل استفاده می کنیم و یک مفاهیم عامی می گیریم و بعضی مفاهیم خاصی به آن اضافه می کنیم که اگر ذاتی باشد حد می شود، اگر عرضی باشد رسم می شود. وحی را نمی توان چنین تعریف کرد؛ زیرا آن یک ادراک بسیطی است و عناصری ندارد و خود ما نیز درکی از آن نداریم؛ چون به ما وحی نمی شود. اگر به ما وحی می شد ما هم پیغمبر می شدیم. ما هیچ وقت حقیقت وحی را درک نکردیم و نخواهیم کرد. توقع اینکه یک وقت به ما وحی بشود مثل این است که توقع داشته باشیم پیغمبر بشویم. برهان عقلی فقط می گوید چنین راهی مانند وحی باید باشد و اگر چنین چیزی نباشد آفرینش انسان و تشریحات لغوی می شود و حجت بر انسان تمام نمی شود: «قل فَلَلهِ الْحِجَّةُ بِالْآلِهَةِ» (۱۲) «رسلًا مبشِّرین و منذرین لئلاَّ یكون للنَّاسِ علی الله حِجَّةٌ بعد الرسل» (۱۳). اگر پیغمبران نیامده بودند خدا حجتی بر بندگانش نداشت. وحی و نبوت حجت را بر بندگان تمام می کند، اگر وحی خطا پذیر باشد به گونه ای که حتی در آن احتمال خطا داده شود. حجت تمام نمی شود.

اینکه گفته می شود وحی ممکن است صوتی با یک فرکانس مخصوصی باشد که ما گیرایی آن را نداریم، این حرف در واقع برای رفع استبعاد است نه اینکه برهان آن را اثبات کرده باشد. انسان های عادی وقتی می بینند پیغمبری می آید و می گوید جبرئیل به ما وحی کرد و من صدای جبرئیل را شنیدم ولی دیگران نشنیدند، تعجب می کنند و می گویند اگر تو شنیدی باید ما هم بشنویم. برای رفع استبعاد گفته می شود: ممکن است با یک فرکانس مخصوصی بوده که گوش او با آن تناسب داشته و گیرایی آنرا داشته است و دیگران اسباب شنیدن این صوت را ندارند. چنانکه بسیاری از حیوانات اصواتی را درک می کنند که ما درک نمی کنیم. این صداها وجود دارند و در همین فضا هم هستند؛ اما ما درک نمی کنیم، چون بین گوش ما و فرکانس آن امواج تناسب نیست. والسلام



۱۲- انعام/۱۴۹؛ بگو حجت رسا ویژه خداست.

۱۳- نساء/۱۶۵؛ ما پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا مردم را به خدا حجتی نباشد.